

# نظم کارگر



بولتن بحث سراسری  
قیمته‌های عمل کارگری

# نظم کارگر

۳

شماره  
آبان ۱۳۶۱

بولتن بحث سراسری کمیته‌های عمل کارگری

## ای جلاد ننگ باد!

بمب‌گذاری‌های ارتجاع درگوشه و کنار تهران کماکان ادامه دارد. به‌ویژه بمب‌گذاری محمودغیاثیان ناصر خسرو بار دیگر مسئله بمب‌گذاری را در مرکز آذهان عمومی تکرار داده است.

در سرمقاله شماره پیش‌گفتیم که یکی از علل اساسی این بمب‌گذاری‌ها حادث شدن تضادهای بحران درونی هیأت حاکم، و در واقع وسیله‌ای است برای سرپوش‌گذاری بر بحران سیاسی در حال تکوین. هنوز مرکب‌نوشته ما خشک نشده بود که یکی از علائم بارز فرا رسیدن بحران سیاسی تمیق ظاهر شدید. نامه‌ها و اعلامیه‌های نهضت آزادی و به‌ناگهان نامه پراکنی‌های نهضت آزادی و نطقهای مربوطه آقای بازرگان در مرکز بحثهای ملایان عالی‌رتبه و آذهان عمومی قرار گرفتند.

جناب بازرگان در این نامه پراکنی‌ها اعلام کرده‌اند که رژیم حاکم یک رژیم مردمی نیست، بلکه این خود ایشان هستند که در میان مردم پایگاه و جایگاه دارند. گفته‌اند رژیم طی مدتی که سر کار آمده هیچ اقدام مثبتی برای مردم نکرده است، بلکه تنها خرابی روی خرابی بی‌پار آورده است، مملکت را خراب و قبرستان‌ها را آباد کرده است. راز کثرت زندانیان سیاسی و اعدام‌ها نیز تنگنایت کرده‌اند.

اینکه جناب بازرگان تازه بعد از چهار سال که از سر-کوب خلق ما بدست رژیم می‌گذرد (که البته ایشان نیز خود در آن سهم بودند)، بعد از یک‌سالی که از آغاز فوج تریس جنایات ضد مردمی تاریخ بدست ملایان خون‌آشام می‌گذرد. تازه یادشان افتاده است که کارگزاران رژیم مردمی نیستند. تعجبی ندارد. چون مسئله ایشان جنایات و خانمانسوزی‌های رژیم نبوده و نیست. بلکه ساله بحران همیشگی است. که در هیئت حاکم در حال تکوین است، و تعمیق آن. نه تنها موجودیست رژیم ملایی، بلکه کل طبقه حاکم ایران را با فطرات سستی مواجه خواهد ساخت. این نامه پراکنی‌ها نه حکایت از پیدا

شدن ناگهانی یک خط مشی جورانه در جهت آزادی می‌کند، نه حکایت از مخالفت بنیانی صاحب‌بازرگان با رژیم شکنجه و کشتار، منقاً، نزدیک شدن بحران سیاسی رژیم به مرزهای تحمل ناپذیر و تشدید هر چه بیشتر تضادهای درونی آن است. آقایان بازرگان در واقع سوپاپ اطمینان رژیم ملایان هستند. کشوده شدن سوپاپ اطمینان، در واقع بیانگر اینست که فشار بخار در دیگر رژیم دیگر دارد تحمل ناپذیر می‌شود.

عوامل این تشدید بحران آشکارند. گذشته از بحران اقتصادی، امروز طلیمه‌ای از مبارزات توده‌ای نیز، اینجاست و آنجا به چشم می‌خورد. برخی تظاهرات پراکنده در تهران و تبریز اولین آثار این طلیمه‌اند. از سوی دیگر همان‌طور که قبلاً نیز گفته‌ایم، با آشکار شدن ورشکستگی رژیم در مقابل با بحران جناحهای مخالف ولایت فقیه، علی‌الخصوص انجمن حجتیه، در میان ملایان و هیات حاکم قوی‌تر و قوی‌تر می‌شوند و جناح خط امام نیز احساس خطر کرده و در فکر تدارک مبارزه است، تشدید این دعوای درونی عاملی است که در مرکز بحران سیاسی قرار دارد.

بازرگان تاکنون، علیرغم اینکه حملاتش متوجه کل رژیم است، از حمایت ضمنی جناح خط امام برخوردار بوده است و بهمین دلیل هم احساس می‌کند پشتش قرص است، و بی‌مهابا حمله می‌کند. شدت حملات او میزان الحراره بحران سیاسی‌هیات حاکم است پس بازرگان، چه بداند، چه نداند، در نقشی دوگانه عمل می‌کند. از یکسو سوپاپ اطمینان است؛ بدیلی (آلترناتیو) مصنوعی در مقابل رژیم، با حداقلی از اعتبار مردمی (لااقل در مقایسه با گردانندگان اصلی رژیم)، که در موقع خطر بتواند نقش محلل را بازی کند، و از سوی دیگر ابزاری در دست جناح خط امام، برای ترسانیدن، کوبیدن و مهار کردن عمامه داران مخالف.

اینجاست که ارزش و اهمیت بمب‌گذاری‌ها، بی‌شمارای گردانندگان "دادگاه‌های انقلاب" آشکار و عریان می‌شود. چرا که لبه تیغ بازرگان، و همه، نق و نوق زندگان در مقابل اعدام‌ها را کندی می‌کند، و امکان پاسخ دهی به آنها را اقل در میان خودی‌ها، فراهم می‌آورد. بازرگان یا باید جرات داشته باشد و اعلام کند که بمب‌گذاری‌ها نیز کار عمال خود رژیم است (که چنین جراتی و چنین قصدی ندارد) یا آنکه پایش لنگ خواهد بود. وگرنه اینجا و آنجا گفته است، که این جنایات مخوب‌تر از آنست که بتوان آنها را به کس بخصوصی نسبت داد! و اگرچه این حرف برای نگارنده، هنوز در سطح یک شایعه است، ولی پاسخ دادن به آن، از نقطه نظر اذهان عمومی ضروری است. برای پاسخ به آن پرونده جنایت مشابهی را که حدود چهار سال پیش رخ داد و ایران و جهان را به خود لرزاند، یعنی ناچمه سپینمارکس‌آنادان را ورق می‌زنیم.

دو سال پیش بود ( حدود مردادماه سال ۵۹ ) که رفتار وحشیانه رژیم اسلامی با بازماندگان فاجعه سینما رکس آبادان و سرهم بندی کردن و خاتمه سریع دادگاه و بستن پرونده محکومین آن جنایت ، اذهان مردم را متوجه ابعاد نوین و تازگی آن زمان تصور نشده ای ، از آن جنایت هولناک ساخت . تحصن چهار ماهه بازماندگان آن فاجعه در وزارت دارائی آبادان ( که تقاضای شان رسیدگی فوری و کامل به پرونده سینما رکس بود ) ، در مراسم نماز جمعه مورد تکفیر حجت الاسلام جمی ، امام جمعه آبادان واقع شد ، و سپس ، بنا به دستور حاکم شرع آبادان ، با سرنیزه های ۲۰۰ پاسدار اسلام پراکنده گردیدند و خودشان نیز با چوب و چماق و قمه و زنجیر اوباش حزب الهی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند . و چندی بعد ، بجای تعقیب ، دستگیری و محاکمه عاملین فاجعه ، بنا به اظهارات دادستان نقیبه ، عده ای از عاملین و مسببین فاجعه ، که تحت فشار بازماندگان ، دستگیر و زندانی شده بودند ، با واسطت کمیته آبادان ، آزاد شدند ، و گریختند . کارگردانان رژیم کمپان می کردند که پرونده سینما رکس با این کار بسته شد . ولی تحقیقات مستقلی که بازماندگان آن فاجعه ، بعدها خود به مهمل آوردند ، پرتو تازه ای به زوایای تاریک واقعه و گوشه های پیچیده در ابهام فاجعه افکندند ، و چهره عده ای از ایادی حکومت " قسط و عدل اسلامی " ، بعنوان شرکای جرم در آدم سوزی عیان شدند . تحقیقات روشن ساختند که حسن تکبعلی زاده ، " متهم ردیف اول " پرونده سینما رکس ، و مجری و طرح آدم سوزی ، به همراه دوستانش در جلسات هفتگی در مسجد بازرگان ، بنام جلسات روحانیون شرکت می کرده است و در آنجا برنامه ها و عملیاتی که می بایست پیاده شود ، مورد بررسی قرار می گرفت . یکی از طراحان و گردانندگان برنامه مزبور همان حجت الاسلام جمی ، امام جمعه وقت آبادان بود . خود تکبعلی زاده ، مجری طرح ، در دفاعیات خود به عضویتش در یک گروه اسلامی اعتراف نموده بود ، و نیز اذعان کرده بود که گروه مزبور در جلسات مسجد بازرگان شرکت می کرده و با یک گروه اسلامی دیگر در اصفهان ارتباط داشته است . بازم بنا به تحقیقات پس از ماندگان فاجعه سینما رکس ، این " متهم ردیف اول " پس از فرار از زندان ملاقات های مشکوکی با افرادی نظیر آیت الله طاهری ، در اصفهان ، با آقای رشیدیان ( نماینده مجلس خبرگان و نماینده مجلس شورای اسلامی ) ، با آقای کیاش ( فرماندار سابق آبادان ، رئیس کل آموزش و پرورش خوزستان ، نماینده مجلس خبرگان و عضو هیات رئیسه مجلس شورای اسلامی ) داشته است ، و بطور حتم موضوع بحث های سری آنها ، جز تبانی برای سرپوش گذاشتن بر واقعیت امر نمی تواند بوده باشد ، و گرنه چرا آقایان طاهری ، رشیدیان ... نکات مورد مذاکره بنا " متهم ردیف اول " را فاش نمودند ؟

# نقش رهبری طبقه کارگر

تدارک اعتصاب سیاسی و سراسری طبقه کارگر در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مسئله مرکزی جنبش کمیته‌های مخفی کارگری را تشکیل می‌دهد، بنابراین بررسی همه جانبه مسئله سرنگونی و ارائه چشم اندازهای مبارزاتی جنبش کمیته‌های مخفی کارگری یکی از اساسی‌ترین وظایف مبارزین کمیته‌های مخفی کارگری می‌باشد. کوشش این نوشته طرح بعضی از جوانسب این مسئله و پاسخگویی به آنها می‌باشد.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نمی‌تواند و نباید تنها با اتکاء به نیروی طبقه کارگر انجام پذیرد. از یکسو طبقه کارگر به تنهایی و علیرغم تمایل اکثریت عظیم جامعه قادر به کسب قدرت سیاسی نیست و از سوی دیگر طبقه کارگر می‌تواند و باید جهت پیشبرد اهداف انقلابی خود بر نیروی زحمتکشسان، ستمدیدگان و محرومین جامعه حساب کند. رژیم جمهوری اسلامی در پاسخگویی به ابتدایی‌ترین و مبرم‌ترین نیازهای توده‌های محروم، ستمدیده و زحمتکش جامعه نه تنها ناتوانی خود را اثبات کرده است، بلکه بر ابعاد ستم، تبعیض، محرومیت و سرکوب افزوده است. حکومت انگلی ملایان غارت و چپاول زحمت کشان را در ابعادی بی‌سابقه گسترش داده است. نارضایتی گسترده عمومی می‌تواند و باید در خدمت سرنگونی انقلابی نظام طبقاتی قرار گیرد. در غیر این صورت به ابزاری جهت تثبیت نظم سرمایه داری تبدیل خواهد شد. ولی برای آنکه حالت اول اتفاق بیفتد باید طبقه کارگر راه را باز کند. راه گشائی بردوش طبقه کارگر است. با کلید اعتصاب عمومی.

در ضمن تاکید این نکته نیز ضروری است که اعتصاب سراسری طبقه کارگر محدودیتهای خود را در بردارد. اعتصاب سیاسی و سراسری طبقه کارگر می‌تواند به فلج کردن دستگاه دولتی منجر شود (تجربه اعتصاب سراسری گذشته)، اما قادر به در هم شکستن دستگاه دولتی نیست. برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر باید دستگاه دولتی را در هم بشکند یعنی به سازماندهی قیام تسوده‌ای بپردازد.

طبقه کارگر به دلیل ضرورت‌های سازماندهی نیروی کار در تولید صنعتی (سرمایه داری) از قدرت و امکانات سازمان دهی‌ای برخوردار است که سایر زحمتکشان، محرومان و ستم دیدگان جامعه فاقد آن هستند. بنابراین طبقه کارگر با این مسئله روبرو می‌شود که چگونه زحمتکشان، محرومان و ستمدیدگان جامعه را به صحنه مبارزات انقلابی بکشاند.

مبارزات آنان را سازماندهی و رهبری نماید. مجموعه توانهای انقلابی جامعه را در خدمت سرگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دهد؟

فقر، محرومیت، ستم کشیدگی، عقب افتادگی و بطور کلی کلیه مصایب و مشقات محرومان، ستم دیدگان و زحمتکشان جامعه در تحلیل نهایی از تقسیم جامعه به طبقات ناشی می شود و تنها راه پایان دادن به آنها از بیان برداشتن نظام طبقاتی، برنامه ریزی دموکراتیک و آگاهانه، تولید سازمان دهی آگاهانه و دموکراتیک جامعه می باشد. زحمتکشان، محرومان و ستم دیدگان جامعه که بطور کلی نسبت به جریان تولید صنعتی، یعنی قلب پیویای اقتصاد مدرن بیگانه هستند، مستقلاً قادر به ارائه برنامه، انقلاب اجتماعی و درک ضرورت سازماندهی آگاهانه، جامعه و تولید نمی باشند. تنها طبقه، کارگر است که به دلیل جایگاه و موقعیت اجتماعی خود توانایی ارائه برنامه، انقلاب اجتماعی را دارد، پس توانایی پاسخ دادن به مسائل اقتصادی زحمتکشان را دارد. و وظیفه، رهبری انقلابی و سیاسی توده های محروم، ستم دیده و زحمتکش جامعه بر شانه او قرار می گیرد.

توده های زحمتکش، ستم دیده و محروم جامعه به سادگی و تنها با ادعای طبقه، کارگر حاضر به پذیرفتن رهبری طبقه، کارگر نیستند، برای تحقق این امر پیش از هر چیز طبقه، کارگر باید بصورت طبقه، انقلابی و رهبر توده های زحمتکش، محروم و ستم دیده، جامعه عمل نماید. بعبارت دیگر به سخنگوی کل جامعه (از زاویه منافع و اهداف دموکراتیک و اجتماعی انقلاب) علیه دولت، نظام سرمایه داری و کلیه اشکال ستم، تبعیض، سرکوب و استثمار تبدیل شود. برای تبدیل شدن به رهبر انقلابی جامعه طبقه، کارگر باید درستی و صحب راه حل های انقلابی خود را در تقابل با سایر راه حل های غیر انقلابی - عینی بر خورد سیاسی و انقلابی طبقه، کارگر به کلیه مسائل جامعه خود بهترین معرف، مبلغ و مروج برنامه، انقلابی طبقه، کارگر می یابند. بعبارت دیگر در جریان مبارزه برای سرگونی رژیم جمهوری اسلامی است که طبقه، کارگر به رهبری انقلابی جامعه دست می یابد.

در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که برنامه، انقلابی طبقه، کارگر بر پایه نقد همه جانبه نظام سرمایه داری در کلیت آن، یعنی روابط تولید، توزیع، مبادله و مصرف، جایگاه و نقش طبقات و اقشار مختلف در جامعه سرمایه داری، روابط متقابل میان آنها، نقش دولت و رابطه طبقات با آن، و... استوار است. بنابراین برخورد سیاسی و انقلابی طبقه، کارگر با مسائل، مشکلات، خواستها و مبارزات طبقات و اقشار مختلف اجتماعی در خدمت گسترش و تعمیق طبقاتی است که طبقه، کارگر و دقیق تر نمودن جوانب مختلف برنامه، انقلاب اجتماعی قرار می گیرد.

و بالاخره جهت آنکه اقشار و طبقات ستمدیده، محروم و زحمتکش جامعه رهبری طبقه را بپذیرند باید برای انقلابی طبقه کارگر بصورت راه حل قدرتمند اجتماعی در سطح جامعه مطرح شود، یا به زبان دیگر باید راه حل انقلابی طبقه کارگر برخوردار شود. برای تحقق این امر پیش از هر چیزی ضروری است که طبقه کارگر بصورت یک نیروی مستقل اجتماعی بدور برنامه انقلابی، در صف واحد مبارزاتی (جبهه واحد مبارزاتی) جبهه واحد کارگری یا کمیته های مخفی کارگری) و با روشهای مبارزاتی خود متشکل شود. قدرت طبقه کارگر در آگاهی طبقاتی آن و استقلال سیاسی و تشکیلاتی آن قرار دارد. بنابراین اولین پیش شرط برای تبدیل طبقه کارگر به یک وزنه سیاسی و اجتماعی، آگاهی طبقه کارگر از خود بعنوان یک طبقه مستقل و تحت استثمار با منافع و اهداف متمایز از کلیه اقشار و طبقات مختلف اجتماعی است.

اکنون می توان جایگاه و نقش اعتصاب سراسری و سیاسی را در امر تدارک سرنگونی رژیم روشن نمود. نقش اعتصاب سراسری و سیاسی طبقه کارگر فراهم آوردن آنچنان شرایط سیاسی می باشد که امکان درگیر شدن توده های محروم، ستمدیده و زحمتکش جامعه را در صحنه مبارزات اجتماعی به وجود می آورد، امکان ایجاد رابطه سیاسی میان طبقه کارگر متشکل و توده های پراکنده، نحت ستم و محروم را فراهم می آورد، امکان سازمان دهی آنها و بخشهای غیر متشکل طبقه کارگر را بوجود می آورد، امکان سرکوب مبارزات توده ای را از دستگاههای سرکوبگر دولتی (سیاه پاسداران، بسیج مستضعفین، کمیته ها، انجمنهای اسلامی، ارتش، پلیس، شهربانی، ژاندارمری، اوپاش حزب الهی و غیره) سلب می کند. این امر با ادغام و ترکیب کلیه روشهای مبارزه کارگری در اعتصاب سراسری طبقه کارگر یعنی ایجاد صف، اشغال کارخانه ها، تشکیل کاردهای دفاع از خود کارگری، سازماندهی کمیته ها و شوراهای توده ای که شرایط مداخله زحمتکشان، محرومین و ستمدیدگان جامعه را در مبارزه انقلابی بوجود می آورد و دیگر روشهای مبارزه کارگری - ممکن می شود. مبارزه برای تدارک اعتصاب سراسری و سیاسی طبقه کارگر و خود اعتصاب سراسری در خدمت سازماندهی و تشکل مستقل طبقه کارگر از سوی دیگر قرار می گیرد، در نهایت اعتصاب سراسری و سیاسی طبقه کارگر گامی است در جهت سازماندهی جامعه برای قیام عمومی. م. س.

پاسخ به نامه ها ..

خود، شدیداً سرکوب می شوند. و در شرایط حاضر حتی می توانند تاثیر متلاشی کننده بر روحیه پرولتاریا داشته باشند (به ایران ناسیونال نگاه کنید). اینک کارگران ذوب آهن، حتی در چین جوی، پیروزی کسب می کنند، بیانگر قدرت پرولتاریا و ضعف رژیم در قبال آنست، ولی دلیلی بر مرکزی بودن خواست های منفی در مقطع کنونی نیست. ■

## حجاب اجباری

مسئله تحمیل حجاب و حملات رژیم ملایی و عوامسال آن ( از دستگاههای انتظامی ، اداری و تبلیغاتی آن گرفته تا اوباش حزب الهی ) به زنان و حقوق آنها ، هرچندگاه یکبار - به دلیل شدت گرفتن این حملات - به مسئله روز تبدیل میشود و پس از مدتی به فراموشی سپرده می شود. برخورد ظاهر بینانه ، بسیاری از مخالفین رژیم به این مسئله ، که به آن بصورت بخشی از کوششهای رژیم ملایی جهت منحرف کردن اذهان عمومی جامعه از مسائل اساسی - مانند ورشکستگی سیاسی و اقتصادی رژیم و شیوه های ماجراجویانه ، ادامه ، جنگ و سیاست نظامی قربانی کردن انسانها - می نگرند ، نشانه آن است که ماهیت ارتجاعی حکومت ملایان و سیاستهای آن هنوز به اندازه کافی افشاء نشده است .

دستگاه انگلیزوری سلسله مراتب ملایی که بر فقر، جهل، بی سوادی ، خرافات و عقب افتادگی متکی است ، با هر آنچه که نشانه رهایی جامعه از قید نفوذ ایدئولوژی ارتجاعی ملایی است ، با توسل به هر شیوه ممکن به مقابله می پردازد ، و در این امر بر عقب افتاده ترین غرایز عقب نگاه داشته شده تریس بخش جامعه جهت عوامفریبی های خود متکی می شود . ( دستگاه تحمیق ایدئولوژیک سلسله مراتب ملایی که ضرورت وجودی آن از تقسیم جامعه به طبقات ناشی می شود و خواستار اسلامی نمودن شیوه تولید سرمایه داری است با شیوه تولید سرمایه داری که حداقلی از فرهنگ اجتماعی را هم در حیطه تولید و هم در حیطه مصرف اجتناب ناپذیر می سازد ، در تناقض قرار می گیرد و این است ریشه ، افسانه ، روحانیت به اصطلاح " مسسارزو مترقی " ) .

تا کید دستگاه پاسدار جهل و خرافات بر تحمیل حجاب تنها از زاویه شناخت محتوای ارتجاعی نهفته در ایدئولوژی حجاب می تواند توضیح داده شود . نظریه حجاب ( و یا ضرورت پوشیدگی زنان ) زن بودن و زنانگی را امر شرم آوری به حساب می آورد که باید از انظار مخفی نگاه داشته شود ، بنابراین محتوای واقعی این نظریه را نفی شخصیت انسانی زنان و تحقیر آنها تشکیل می دهد . همین تحقیر به خودی خود برای خفه کردن شرکت آزاد و فعالانه زنان در فعالیت های اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی کافی است . بعبارت دیگر حجاب نشانه تبعیض علیه زنان می باشد . علاوه بر این توجیه حجاب از طرف مدافعان ایدئولوژی ملایی ، بیانگر آنچنان نگرشی به زنان است که شخصیت زنان را تا حد وسیله ای برای ارضاء جنسی مردان تقلیل



داده و ضرورت حجاب را از زاویه تحریک جنسی مردان توجیه می‌نماید. (نظریه‌ای که در نهایت به توجیه تجاوز جنسی از جانب مردان تحریک شده و فتوای شرعی برای سادیسیم یا آزار و اذیت زنان بی‌حجاب می‌انجامد.)

تاریخچه همکاری ملایان و دستگاه ملایی با نیروهای ارتجاعی نمونه‌های فراوانی از تکیه ملایان بر گرایز جنسی سرکوب شده، اوباش و فتواهای تجاوز به زنان "کفار" و "حلال نمودن" جان و مال و زنان "محاربین" بر "لشگریان اسلام" ارائه می‌نماید. این تنها تائیدی است بر این ادعا که دستگاه ملایان و حکومت آنان بر جهل، بی‌سوادی، خرافات و عقوبت افتادگی متکی است، پاسدار آن می‌باشد و آنها را در خدمت عوام فریبها و پیشبرد اهداف خود بکار می‌گیرد.

سیاست حکومت ملایان در تحمیل حجاب به زنان در جهت تحکیم اسارت هرچه بیشتر زنان، خارج کردن زنان از صحنه فعالیت‌های اجتماعی، جدا کردن زنان از مردان و ایجاد فاصله فرهنگی میان زنان و مردان و بوجود آوردن آنچنان محیط مستبد و محدودی برای زنان که تمام امکانات آموزش و کسب فرهنگ مهارت و استقلال اقتصادی را از آنان سلب نماید، قرار دارد. در نتیجه نمی‌توان سیاست تحمیل حجاب را بصورت کوشش رژیم جهت انحراف اذهان عمومی و بعنوان مسئله‌ای فرعی و جنبی تلقی نمود.

مداخله و شرکت کمیته‌های مخفی کارگری در امر مبارزه علیه تحمیل حجاب (و بطور کلی در مبارزه علیه ستم کشیدگی زنان) از چند جهت ضروری است: (۱) زنان بخشی از نیروی کار و بنابراین بخشی از جنبش کارگری را تشکیل می‌دهند. (۲) پیش برد مبارزات کارگری به پشتیبانی و همکاری خانواده‌های کارگران نیاز دارد. در شرایطی که ادامه مبارزه با محرومیت خانواده‌های کارگران مبارز (چه از جنبه نیازهای مادی و چه از جنبه نیازهای روانی) همراه است، پشتیبانی و فداکاری خانواده‌های کارگران مبارز بخصوص همسران آنها، در پیروزی و شکست مبارزه تأثیری تعیین کننده دارد. این امر به درجه آگاهی سیاسی و طبقاتی خانواده‌های کارگران مبارز بخصوص همسران آنها بستگی دارد. (۳) استقرار حکومت طبقه کارگر که هدف کمیته‌های مخفی کارگری و اعتصاب سراسری و سیاسی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد، بدون پشتیبانی زحمت کشان و ستمدیدگان جامعه و رهبری و بسیج گسترده آنها در جهت قیام عمومی ممکن نیست. به این دلیل جنبش کارگری باید پرچمدار کلیه مبارزات زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه - از جمله زنان که در جامعه سرمایه‌داری و بخصوص در رژیم ملایان مورد ستم و تبعیض قرار می‌گیرند - از زاویه منافع انقلاب باشد.

تدوین برنامه عمل مبارزاتی کمیته‌های مخفی کارگری

به دور مسئله، ستم کشیدگی زنان و حجاب تحمیلی باید به موضوع بحث چنین کمیته‌هایی تبدیل شود. وظیفه کمیته‌های مخفی کارگری در صنایعی که زنان کارگری عمدتاً یا کل نیروی کار را تشکیل می‌دهند در تدوین چنین برنامه‌های سنگین‌تر است. اما بطور کلی یکی از جوانب چنین مبارزه‌ای افشای محتوای ارتجاعی ایدئولوژی حجاب و ماهیت ارتجاعی اهداف و سیاست‌های دستگاه ملایبی می‌باشد.

و در آخر چندکلمه در باره توجه ترم‌آور برخی سازمان‌های چپ (در راس آنها حزب توده) برای مسکوت گذاشتن مسئله حجاب تحمیلی، و حتی دفاع از آن می‌گویند در جامعه ایران حجاب مخصوص طبقات پائین و پائین‌تریها بوده است. و بی‌حجابی ویژه طبقات بالا و بالا شهریها. پس عملاً حجاب تحمیلی است از طرف توده‌ها بر طبقات مرفه.

ولی این بی‌شمارانه‌ترین شکل تکیه بر تعصبات عقب مانده بخشهای واپس مانده‌ی توده‌هاست، برای تحمیل و سرکوب آنها. همین تعصبات یکی از منابع اصلی ارتزاق ناشیسم را تشکیل می‌داده است. و وای بحال آن سازمان با اصطلاح انقلابی که بجای مبارزه با تعصبات واپس مانده، تسلیم آنها، و حتی بدست‌آز آن منادی آنها شود.

این تنها حجاب نیست که پائین شهریها گرفتار آن و بالا شهریها از آن فارغ‌اند. فقر مادی نیز همچنین است. فقر فرهنگی نیز همچنین است. تبعیض بیش از حد قائل شدن بسین فرزندان پسر و دختر نیز همچنین است، شیوع بیماری‌های مسری و مهلک نیز همچنین است. در جامعه سرمایه‌داری مرکز همه بدبختی‌های مادی، اجتماعی و فرهنگی در پائین شهر است. اینها دقیقاً برای پائین شهری درس شده‌اند. و وای بحال آن سازمان "انقلابی" که تسلیم این سیاست طبقه حاکم شود.

پاسخ به نامه‌ها ..

خود در کارخانه قرار دهند، و مبارزه را حول آن متمرکز کنند. آیا وظیفه اینست که سندیگاه‌های صنفی سرخ در کارخانه‌ها ساخته شود. این برآستی شوخی بی‌مزه است. مبارزان پرولتری امروز بدلالی که توضیح دادیم باید مبارزه خود را بر سر ترویج و تبلیغ سیاسی، حول مسئله مرکزی اعتصاب عمرمسی و سرنگونی رژیم، متمرکز کنند. اگر شما هم می‌دانید که امکان بهبود شرایط رفاهی کارگران در شرایط رژیم موجود امکان پذیر نیست، باید این صداقت را هم داشته باشید که مبارزه کارگران بگوئید اولین قدم برای بهبود شرایط رفاهی شما، مبارزه برای سرنگونی رژیم است.

والبته این درست نیست که مبارزه اقتصادی بخودی خود قدمی در راه سرنگونی رژیم می‌باشد. این خودانگیخته‌گرایی افراطی از کجا آمده. مبارزه برای سرنگونی باید آگاهانه، قدم بقدم تدارک دیده شود. مبارزات صنفی پراکنده، بخودی بقیه در صفحه ۶

# تورم و دستمزدها

افزایش سرسام آور قیمت مایحتاج زندگی بیش از همه بر سطح زندگی طبقه کارگر اثر می‌گذارد و باعث پائین آوردن مصرف و سطح زندگی آنها می‌گردد. کارگران و مزدگیران هم مردم شاهد افزایش بیشتر قیمت مایحتاج زندگی خود هستند، درحالی که میزان دستمزد آنها ثابت مانده و در مواردی کاهش نیز پیدا کرده است. همانطور که مشاهدات روزمره نشان می‌دهد افزایش قیمت‌ها بر تمامی طبقات جامعه به نحو یکسان اثر نمی‌گذارد؛ به عبارت دیگر اکنون طبقات بالای جامعه (مالکین وسایل تولید و سرمایه، مالکین آپارتمانها و منازل مسکونی و امثال آنها) علی‌رغم افزایش روزمره قیمت‌ها همچنان به مصرف کالاهای متنوع ادامه می‌دهند در حالیکه طبقات کم درآمد و خاصه طبقه کارگر به دلیل کاهش قدرت خرید خود از برخی ضروریات زندگی محروم میشوند. اغلب این سوال برای کارگران مطرح میشود که علت افزایش قیمت‌ها چیست و چه کسانی از آن نفع می‌برند. عوامل فیزیکی‌های رژیم در مورد علل افزایش قیمت‌ها، از جمله مطرح کردن جنگ ایران و عراق یا تحریم اقتصادی و امثال آن به عنوان علت گرانی روزافزون، باعث شده است مردم از علت حقیقی و اصلی افزایش قیمت‌ها غافل بمانند. در اینجا خواهیم دید که اولاً افزایش قیمت‌ها یا اصطلاحاً تورم از پدیده‌های جدائی ناپذیر نظام سرمایه‌داری است، و تا زمانی که این نظام به حیات خود ادامه میدهد وجود خواهد داشت، ثانیاً خواهیم دید که پدیده افزایش قیمت‌ها همه افراد جامعه را نگران نمیکند بلکه دقیقاً برعکس صاحبان سرمایه و وسایل تولید خود مسبب افزایش قیمت‌ها بوده و از آن سود می‌برند.

در نظام سرمایه‌داری آنچه بر افزایش یا در مواردی کاهش قیمت‌ها ناظر است قوانین بازار است. مهمترین قانون بازار قانون عرضه و تقاضاست. زمانی که عرضه یک کالا، چه از طریق تولید بیشتر و چه از طریق واردات بیشتر افزایش یابد قیمت آن کالا رو به افزایش میرود. هر چه شدت نایابی و کمبود یک کالا بیشتر باشد قیمت آن بیشتر افزایش می‌یابد. در جامعه ما در دوره پس از انقلاب دو علت اصلی اقتصادی برای افزایش قیمت‌ها میتوان تشخیص داد: یکی کاهش چشمگیر تولیدات داخلی و دیگری کاهش شدید واردات. لیکن این تنها ظاهر قضیه است. اینکه تولید کاهش یافته است امری است بدیهی که رژیم نیز به آن معترف است، ولی آنچه رژیم پنهان نمیکند این است که این کاهش تولید دقیقاً بخاطر ادامه حیات و بقای مناسبات سرمایه‌داری و قوانین بازار در دوره پس از انقلاب است. در زیر به تشریح این دو علت می‌پردازیم. لیکن در اینجا تذکر

یک مطلب لازم است، رژیم سعی میکند علت امر این فیسها را جنگ با عراق قلمداد کند. این یک عوامفریبی است. به این ترتیب که دولت برای تامین هزینه های جنگ با عراق خود از قوانین بازار استفاده میکند. واقعیت آنست که بسیاری از کالاها را خود دولت به قیمت بازار سیاه میفروشد! و از این طریق در واقع هزینه های جنگ را مستقیماً بردوش طبقات مردمگیر و زحمتکشش میگذارد. دولت با بهره گیری کامل از قوانین بازار، یعنی همان قانون عرضه و تقاضا که منجر به ایجاد بازار سیاه می گردد، سیگار، بنزین، آپارتمان، طلا و غیره را خود به قیمت بازار سیاه میفروشد! این درست است که جنگ با عراق هزینه هائی را برای دولت ایجاد کرده است، لکن این دولت است که با ایفای نقش یک دلال بزرگ در بازار سیاه هزینه های جنگ را به زحمتکشان تحمیل می کند. بعبارت دیگر زحمتکشان تنها چیزی که از جنگ عایدشان شده است ثابت ماندن دستمزدها و افزایش هزینه های زندگی است. ولی اگر تصور کنیم که همین جنگ در شرایطی رخ می داد که قوانین بازار وجود نمی داشت، مسلماً نگاه دولت نسبت به شما نمیتوانست هزینه جنگ را از طریق قوانین بازار بردوش زحمتکشان بگذارد. بنابراین جنگ با عراق را نمی توان عامل گرانی دانست، بلکه ادامه حیات قوانین بازار در دوره پس از انقلاب و بهره برداری دولت از بازار سیاه است که علت گرانی است. (توجه کنید که افزایش نسبتاً سریع قیمتها پیش از شروع جنگ با عراق نیز وجود داشت). حال به تشریح دو علت فوق می پردازیم

۱- کاهش تولید در زمان بحران سرمایه داری: کاهش تولید در نظام سرمایه داری در همه جا و همه وقت تنها یک علت دارد و آن عدم سودآوری سرمایه است. زمانی که نرخ سود در یک رشته از تولید افزایش می یابد سرمایه ها بسمت آن رشته سرازیر می شوند و زمانی که نرخ سود در رشته ای پایین می آید سرمایه ها در این رشته بکار نمی افتند.

زمانی که از کاهش تولید در نظام سرمایه داری سخن می گوئیم باید بسیار دقت داشته باشیم که تولید در سرمایه داری به بخاطر برآورده کردن نیازهای جامعه بلکه برای تامین سود برای سرمایه صورت می گیرد. مسلماً برای اینکه سرمایه بسود خود برسد باید کالائی را تولید کند که نیاز به آن هم وجود داشته باشد و قابل مصرف باشد، لیکن کالاهای مورد نیاز تنها زمانی تولید می شوند که تقاضای نقدی برای آنها وجود داشته باشد یعنی درآمد مردم کفاف خریداری آنها را بدهد. در واقع یکی از تضادهای اصلی این نظام هم همین است. در حالیکه نیاز به بسیاری از کالاها موجود است و اقشار وسیعی از مردم از بسیاری از مایحتاج زندگی محروم هستند تولید و عرضه آنها تنها باین دلیل که تولید آنها برای سرمایه سودآور نیست کاهش می یابد. حال ببینیم درجه شرایطی نرخ سود سرمایه کاهش می یابد و سرمایه حاضر به تولید نیست؟

برای اینکه سود سرمایه تامین شود، کالاهای تولید شده

باید در بازار بفروش روند، ولی چگونه است که در عین حال که نیاز به کالاهائی وجود دارد، برخی از کالاها بفروش نمی روند؟ در اینجا بار دیگر به تضاد میان نیاز و تقاضای نقدی بومی خوریم. دلیل اینکه کالاها در بازار بفروش نمی روند آن است که تقاضای نقدی یا درآمد کافی برای خرید آنها در بازار وجود ندارد. این شرایط را اصطلاحاً بحران سرمایه داری می نامند. بحران سرمایه داری در ایران از اواخر رژیم پهلوی آغاز شد. این بحران بهتر از هر جای دیگر در رسته آپارتمان سازی و مسکن نمایان گشت. از سال ۱۳۵۶ تعداد آپارتمانهای ساخته شده ای که بفروش نرفته بودند و خالی بودند، رو به افزایش رفت. در حالیکه اکثریت مردم دچار مشکل مسکن بودند، درآمد کافی برای خرید آپارتمانهای با قیمت گزاف را نداشتند. در این حالت نیاز موجود بود ولی قدرت خرید کم بود. آپارتمان موجود بود ولی خریدار نداشت. در این حالت سرمایه ها از رسته آپارتمان سازی کنار می کشند، زیرا اگر آپارتمانهای ساخته شده بفروش نروند سود سرمایه نیز تا مین نخواهد شد. بدین ترتیب زمانی که در تمام رشته ها چنین وضعیتی پیش بیاید نظام سرمایه داری با رکود و بحران مواجه می شود. با شروع رکود در سرمایه داری تولید و عرضه کالاها روز بروز کاهش می یابد و کمبود کالاها گسترش می یابد.

بحران سرمایه داری در ایران که از اواخر رژیم گذشته آغاز شد تا به امروز ادامه دارد و دولت های بعد از انقلاب هم هیچ کدام نتوانستند آنرا تخفیف دهند یا دامنه آنرا محدود سازند. رژیم فعلی نمی توانست و نمی تواند این بحران را تخفیف دهد زیرا خود سرسختانه مدافع قوانین بازار و سرمایه داری است. به همین دلیل رژیم سعی دارد افکار را از مسأله اصلی منحرف سازد و لذا دست به عوامفریبی می زند: در حالیکه مسئول اصلی کاهش تولید سرمایه داری است دولت کارگران را مسئول کاهش تولید معرفی می کند و آنها را "خرابکار" می نامد. در حالیکه سرمایه حاضر به تولید نیست، دولت وانمود می کند که این کارگران هستند که "کم کاری" می کنند. دولت برای بیکاری عظیمی که امروزه گریبان طبقه کارگر را گرفته است و عمدتاً نتیجه خودداری سرمایه داران از سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال است، هیچ پاسخی ندارد، چرا که علت آن را که همانا سرمایه داری است از نظر پنهان می دارد. به این ترتیب دولت به عوض درگیر شدن با سرمایه به جان کارگران می افتد.

در دوره پس از انقلاب بحران سرمایه داری عمق بیشتری یافت، زیرا علاوه بر عوامل فوق عامل عدم امنیت سیاسی سرمایه نیز مانع از سرمایه گذاری شد. جنبش انقلابی کارگران موجودیت سرمایه را با خطر انداخت و سرمایه را بیش از پیش از میدان بدر کرد. لیکن علیرغم ترس سرمایه از بکار افتادن در رسته های تولیدی، دولت همچنان حفاظت کامل از قوانین بازار را که در هر لحظه، در صورت سرکوب کامل جنبش انقلابی طبقه کارگر می تواند بکار افتادن سرمایه و اصطلاح "ثبات سیاسی" را تضمین کند، بر

دولت برای کتمان دفاع خود از نظام سرمایه داری و مالکیت خصوصی به عوامفریبی دیگری نیز دست می‌زند و آن اینکه کمبیسود مواد اولیه را بدلیل محاصره اقتصادی علت اصلی کاهش تولید و اخراج بسیاری از کارگران در اثر این کاهش قلمداد می‌کند. در این جا باید کمی مسأله را بشکافیم تا به ارزیابی درست نقش مواد اولیه و محاصره اقتصادی در کاهش تولید دست یابیم .

دولت در زمینه واردات مواد اولیه همواره مسأله را وارونه جلوه داده است . دولت از ابتدا تبلیغ می‌کرد که خریدن مواد اولیه و لوازم از کشورهای امپریالیستی عملی‌نا درست است . جالب اینکه رژیم خود هیچگاه خریدهای خود را از این کشورها قطع نکرد، بلکه منتظر ماند تا کشورهای امپریالیستی ایران را برای مدت کوتاهی محاصره اقتصادی کنند ! پس از آن این تخریم اقتصادی را با بوق و کرنا بهانه قراردادنا آن را دلیل کاهش تولید معرفی کند . بدین ترتیب تخریم اقتصادی ایران توسط کشورهای غربی دستاویزی شد برای عوامفریبی مبارزه به اصطلاح ضد امپریالیستی رژیم حاکم . مسلماً اگر دولتی ادعای مبارزه با امپریالیسم را می‌کند باید با تغییر بنیادی روابط سرمایه داری ، اقتصاد را با برنامه‌ها جایگزین هرج و مرج سرمایه داری کند و تولیدات داخلی را با برنامه جلبورد . در حالیکه پنس از گذشت سه سال از قیام بهمن رژیم سال ۱۳۶۱ را سال برنامه‌ریزی اعلام کرده است که البته آن هم از حد " اعلام " فراتر نرفته است . بهزاد نبوی در مصاحبه ۶۱/۷/۱۷ خود اظهار داشت " حقیقت این است که در وضعیت صنایع ما از دوره پس از انقلاب تغییری رخ نداده است " . چنانچه یگانه اقتصاد با برنامه جانشین هرج و مرج سرمایه داری می‌شد دولت می‌توانست واردات مواد اولیه را سازمان داده و در بازار جهانی و یا در بازار کشورهای بلوک شرق بستنه خریداری مفیدترین و بهترین مواد و لوازم مورد نیاز صنایع بپردازد . دولت در عوض هیچگاه مبارزه علیه امپریالیسم را هدف خود قرار نداد بلکه همواره در برابر عمل انجام شده نظیر تحریم اقتصادی قرار گرفت و مجبور به خرید مواد اولیه از بازار سیاه بین‌المللی (به چندین برابر قیمت اصلی کالاها) شد .

لذا در صورتی که روابط تولید در ایران پس از انقلاب دگرگون می‌شد دیگر مسأله اصلی این نبود که از چه کشوری باید وسایل و مواد خرید و یا اساساً باید خریدیانه . در آن صورت آنچه بر منافع زحمتکشان انطباق داشت می‌توانست از هر کشوری خریداری شود . حال که در دوره پس از انقلاب ، به تائید مسئولان رژیم ، تغییری در روابط تولید سرمایه داری در ایران به وقوع نپیوسته ، دیگر مسأله خریدن یا نخردن وسایل و مواد از کشورهای دیگر و یا مسأله تحریم اقتصادی و امثال آن مسأله‌ای ثانوی خواهد بود و نه علت بحران اقتصادی . بدین ترتیب باید گفت که مسأله تحریم اقتصادی نسبت به مسأله روابط تولید جنبه ثانویه دارد و علت افزایش قیمت‌ها و یا کاهش تولید را نمی‌توان

به مساله تحریم اقتصادی حواله داد.

۲- کاهش واردات و سود سرمایه تجاری : دیدیم که کاهش تولید بطور کلی حاصل بحران سرمایه داری است و همچنین دیدیم که دولت هیچ سیاست مشخصی در جهت مبارزه با روابط سرمایه داری و افزایش قیمتها ندارد و تنها به عوامفریبی هایی در زمینه مبارزه با امپریالیسم و اصطلاح " برنامه ریزی اقتصادی " دست میزند. در شرایطی که تولید داخلی بشدت کاهش یافته است دولت واردات بسیاری از کالاها را نیز محدود کرده است که این امر دونیتجه مستقیم دارد : یکی افزایش میزان احتکار و در نتیجه افزایش سود تا جبران سرمایه دار و دیگری نایابی بیشتر برخی کالاها و در نتیجه افزایش بیشتر قیمتها . بوجود آمدن بازار سیاه یکی دیگر از عوارض کمبود کالاهاست که چنانکه گفتیم هم سرمایه داران و تجار و هم دولت از آن بهره میبرند. تجار و فروشندگان کالاها بیشترین سود را از این کمبود کالاها میبرند و دولت نیز از بازار سیاه برای تامین هزینه های خود استفاده می کند.

در این حال دولت ادعا می کند که انحصار تجارت خارجی برخی از کالاها در دست دولت باعث بهبود وضع قیمتها و کاهش احتساکار می شود. این نیز یک عوامفریبی است. انحصار تجارت خارجی تنها زمانی می تواند به سود زحمتکشان و بهبود زندگی آنها باشد گسه روابط اجتماعی تغییر کرده باشد. در غیر این صورت انحصار تجارت خارجی نیز جزئی از روابط تولید موجود خواهد بود و به سود هیچ کس جز سرمایه داران نخواهد بود. قیمت سیگار در این زمینه نمونه جالبی است. در حالیکه واردات سیگار تماما در انحصار دولت است، مشاهده می کنیم که قیمت آن مرتبا افزایش می یابد. مقصدار اندکی از سیگار وارداتی توسط دولت و به قیمت حقیقی آن در اختیار مساحد، کمیته ها و سایر ارگانهای دولتی قرار می گیرد ولی قسمت اعظم آن را دولت به قیمت بازار سیاه می فروشد. آیسادر شرایط وجود قوانین بازار و روابط سرمایه داری ، یعنی با وجود قانون عرضه و تقاضا ، می توان ادعا کرد انحصار تجارت خارجی به سود زحمتکشان است و باعث کاهش قیمتها می گردد ؟ مسلما نه. دولت قصد تغییر بنیادی روابط تولید در جامعه را ندارد. تنها از گاهی به وسیله ای متوسل می شود تا دفاع خود را از سرمایه داری توجیه کند و افکار عمومی و زحمتکشان را از درک علل اصلی مشکلات منحرف سازد.

## اقتصاد به کجا می رود؟

چندی پیش آقای بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین در یک مصاحبه با روزنامه کیهان گفتند که مدتهاست دولت خیال دارد آن کارخانه‌های دولتی را که سوددهی نداشته و یا سوددهی‌شان کافی نیست به بخش خصوصی واگذار کند. این صحبت آقای نبوی، بخودی خود، تمام ادعاهای رژیم را مبنی بر راه-اندازی موفقیت‌آمیز کارخانه‌های " ملی " شده رد می‌کنند و واقعیت اینستکه امروز بعد از سه سال که از دولتی شدن بخش عمده‌ای از صنایع می‌گذرد، اغلب کارخانه‌ها یا اصلاحات‌اندازی نشده‌اند، یا تولیدشان واقعا پائین است. درآینده ماکوشش خواهیم کرد، در باره اوضاع کنونی صنایع کشور، و علل اصلی ورشکستگی آنها، مقالات مفصلی در نظم کارگر داشته باشیم. فعلا برگردیم به سخنان آقای نبوی. سخنان ایشان در واقع اعلام رسمی ورشکستگی سیاست اقتصادی دولت است. اعلام این مطلب که این دولت نه تنها نمی‌تواند رشد و گسترش در صنایع و اقتصاد بوجود آورد، بلکه از گرداندن صنایعی که به نقد در دست دارد نیز عاجز است. سخنان آقای نبوی به خودی خود پوچ بودن تمام ادعاهای آقای نخست‌وزیر مبنی بر تدوین " برنامه کلان " اقتصادی و یک برنامه پنجساله گسترش اقتصاد را اثبات می‌کند. بقول معروف قاج زین را بگیر، اسب سواری پیشکش. اول شما صنایعی را که به نقد در دست دارید راه بیندازید، تا آنوقت شاید صحبت‌های شما در باره برنامه پنج ساله اقتصادی را باور کنیم. با این حرف آقای بهزاد نبوی به زحمت‌کشان هم می‌گویند که انقلاب اساسا حرف مفت است. چون دولت اساسا قادر به گرداندن اقتصاد نیست. و باز همان بخش خصوصی کارش خیلی بهتر است.

ولی برآستی چرا صنایعی که برای بخش خصوصی سود آور است، برای دولت سود آور نیست. دلیل اینستکه دولتی کردن صنایع، از همان ابتدا نه برای ایجاد اقتصاد با نقشه دولتی و گسترش با برنامه صنایع، بلکه برای خارج کردن کارخانه‌ها از دست شوراهای کارگران، و سرکوب طبقه کارگر بود. و تمام برنامه‌های صنعتی دولت به سرکوب کارگران خلاصه می‌شد. چند کارخانه عظیم را تنها به این علت که شوراهای شان قوی بود، بستند (بهانه مواد اولیه حرف مفت است و ما این را در مقالات بعدی نشان خواهیم داد)، مدیرانی را می‌گماشتند که بر اساس کارآئی صنعتی، بلکه بر اساس کارآئی آنها در کاربرد جماع انتخاب می‌کردند. بسیاری از صنعتگران متخصص را به دلایل سیاسی تمغیه کردند و بجای آنها حزب‌اللهی



گماشتند. برای ایجاد جو ضرورت کارخانه ها تعداد زیادی حزب الهی بیکاره را تحت عنوان کارگر وارد کارخانه ها کردند. از جریان های پشت پرده " ملی کردن های " آقای بازرگان که بر اساس آنها هنوز سود سهام صاحبان اصلی پرداخت می شود ، و قروض آنها به بانک ها نیز از منبع درآمدهای کارخانه مستهلک می گردد فعلا صحبتی نمی کنیم . قرارداد ننگین الجزایر ، که خود آقای بهزاد نبوی امضاء کردند ، و بر اساس آن خدا می داند چه کسانی ، تحت عنوان خسارت دیده از انقلاب ادعای خسارت و مطالب هنگفتی گرامت کرده اند هم فعلا بماند . در طی این چهار سال بعد از قیام مدیریت عمده ترین بخشهای اقتصادی اغلب در دست طرفداران پروپاقرص بخش خصوصی بوده که هدف اصلی شان اصلا اثبات ورشکستگی اقتصاد دولتی بوده است . حالا معلوم شده که خود آقای بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین هم از همین قماشند و در همان مصاحبه خود اعلام کرده اند که اصلا دولت تاجر و مدیر خوبی نیست ( ؟ ! ) پس آیا تعجبی دارد که صنایع کشور همه را کد و زیان ده ، و اقتصاد ورشکسته است ؟ پس بی شرمی گردانندگان رژیم را ببینید که با اصطلاح " محاصر اقتصادی " ( کدام محاصر اقتصادی ، امروز امریکا خریدار عمده نفت ایران است . آنهم از بازار آزاد ) و کمبود مواد اولیه را مسوول بحران اقتصادی قلمداد می کند . و زحمت کشان را می فریبد .

حالا که اینها احساس می کنند دیگر با زحمتکشان تصفیه حساب شده و خطری تهدیدشان نمی کند ، به یاد اقتصاد ورشکسته و درمان آن افتاده اند . و برای این کار هم دست به دامین بخش خصوصی شده اند . آقای عسگر اولادی ، برای جلب تاجران بازار ، در جلسهای خصوصی به آنها قول داده که لایحه ملی کردن تجارت خارجی اصلا شوخی بوده ، و در هر صورت برای همیشه در دفتر مجلس بایگانی شده است و عجز و لایه کرده است که سرمایه داران بیایند و سرمایه گذاری خود را گسترش دهند ، دولت از هیچ کمکی مضایقه نخواهد کرد .

ولی سرمایه داران دیگر نیازی به کمک های این رژیم ندارند . کمک رژیم به سرمایه داران سرکوب شده ها بود ، که گمان می کنند انجام داده اند . حالا سرمایه داران احتیاج به رژیمی دارند که بتواند امکانات گسترش سرمایه گذاری و انباشت سرمایه را فراهم کند . و رژیم ملائی به درد این کار نمی خورد . هر چقدر هم که اظهار تمایل و خوش خدمتی کند .

امروز دیگر باید بر کارگران روشن شده باشد که ملی کردن صنایع و منابع با دولتی کردن آن ها فرق اساسی دارد . ملی کردن واقعی صنایع تنها با اعمال کنترل شورا های کارگری بر تولید ، باز شدن دفاتر کارخانه به روی شوراها معنی



## پاسخ به نامه ها :

- ۱- در باره قیام مسلحانه
- ۲- بازهم درباره اعتصاب عمومی و سرنگونی رژیم

۱ \* در ماه گذشته نامه‌ای داشتیم از یک رفیق خواننده که پرسیده بودند چرا مسئله قیام مسلحانه در حد متنی مرکزی که در شماره ۱ نظم کارگر پیش کشیده شده بود ، مطرح نشده ، رفیق نوشته بود که با شعار اعتصاب عمومی سیاسی برای سرنگونی رژیم موافق هستند ، ولی اعتصاب عمومی اگر چه قادر به فلج کردن رژیم می باشد ، قادر به سرنگون کردن رژیم نیست . و اگر با قیام مسلحانه تکمیل نشود ، مسلماً به سرنگونی رژیم نخواهد انجامید پس چرا شعار قیام مسلحانه در مقاله مطرح نشده است ؟ سوال شده است که ما با این شعار ، در مقطع فعلی موافقم یا مخالف ؟

مسئله طرح شده ، مسئله‌ای است اساسی ، که بحثی مفصل را در باره قیام مسلحانه لازم می‌آورد .  
این اصل که اگر اعتصاب عمومی ، با قیام مسلحانه تکمیل نشود ، به سرنگونی رژیم نخواهد انجامید در مجموع صحیح است . ولی این دلیل آن نمی‌شود که امروز شعار قیام مسلحانه در دستور کار قرار گیرد . چرا که در دستور قرار دادن این شعار ، امروز ، یعنی آنکه از هم اکنون مارکسیست‌های انقلابی بایستد تدارک قیام مسلحانه را آغاز کنند . واضح است که یک چنین قیامی چیزی جز نوعی از همان ماجرا جویی‌های ورشکسته‌ای که بکسال است در ایران شاهد آنیم ، با نتایجی که ملاحظه کرده ایم ، نخواهد بود . در دستور قرار دادن شعار قیام مسلحانه امروز ، این شعار را به یک شعار بلانکیستی تبدیل خواهد کرد ، که مقصود از آن چیزی جز توطئه مسلحانه روشنفکران انقلابی برای " سرنگون کردن رژیم " چیزی نمی‌تواند باشد . امروز تدارک چه نوع قیام دیگری را می‌توان مستقیماً آغاز کرد ؟  
ولی اگر مقصود قیام مسلحانه توده‌های زحمتکش است ، آنوقت باید دانست که چنین قیامی چگونه در دستور قرار می‌گیرد ؟ اگر مقصود قیام مسلحانه توده‌های زحمتکش است آن وقت روشن است مارکسیست‌های انقلابی ، نمی‌توانند آنرا به دلخواه خود

موفقیت آن نیز منوط به آنست که طبقه کارگر قدرت دولتی را در دست خود بگیرد ، و با اعمال قدرت و اراده کاریگران ، متکی بر تمام زحمتکشان ، آنها را در جهت نیازمندی‌های زحمتکشان به کار گیرد . الف . د

سازمان دهند، بلکه باید مانند همه پدیده‌های اجتماعی، تکوین و شکل‌گیری آنرا در میان توده‌ها مشاهده و پیش‌بینی کنند و به موقع با مداخله فعال خود، آنرا تسریع و راه پیروزی آنرا هموار کنند. مداخله روشنفکران انقلابی در قبال قیام چنین است، وگرنه شعار و عمل آن، شعار و عملی بلانکیستی خواهد بود، نه مارکسیستی، یعنی جایگزین کردن توطئه مسلحانه اقلیتی کوچک، و یا سازمانی سیاسی، بجای قیام توده‌ها.

نخستین وظیفه هر قیام مسلحانه توده‌ای آنست که نیروهای نظامی را به سمت خود بکشاند. و آنها را درگیر در مسلح کردن توده‌ها، و کمک به قیام سازد. برای سازماندهی تسلیح و قیام توده‌ای، و تضمین پیروزی آن راه دیگری وجود ندارد. ولی این به دو شکل می‌تواند صورت بگیرد. یکی از طریق شکل گرفتن اعتصاب عمومی، تظاهرات توده‌ای، و برخوردده‌های خیابانی طبقه کارگر و زحمتکشان در طی مبارزه سیاسی. و یا آنکه در یک شرایط انقلابی، که حکومت طبقاتی متزلزل شده، سازمان‌های انقلابی طبقه کارگر شکل گرفته، و طبقه کارگر در صحنه سیاسی حضور فعال دارد و جامعه در شرایط غلیان انقلابی است (شرایط انقلابی) حزب انقلابی پرولتاریا سازمانهای انقلابی در ارتش بوجود آورده، و بخش عمده‌ای از ارتش را به سمت برنامه انقلاب، و حمایت از پرولتاریا کشیده، آگاهانه قیام را سازمان دهد.

در حالت اول قیام بطور خودبخودی شکل می‌گیرد، و بدون سازماندهی آگاهانه و رهبری انقلابی به پیروزی (البته تنها پیروزی در سرنگون کردن حکومت) می‌رسد. با نشئت‌گیری از خشم همگانی، اعتراض‌ها و تظاهرات و اعتصاب‌های توده‌ای، و جنگ‌های خیابانی پراکنده، بخشی از ارتش بدون جنبش کشیده می‌شود، نیروهای طبقه حاکم فلج می‌گردد، و حکومت موجود سرنگون می‌شود. آنچه در فوریه ۱۹۱۷ در روسیه رخ داد تقریباً چنین بود. همینطور بود سیر انقلابهای آلمان و اتریش در سال ۱۹۱۸، و همینطور بود قیام بهمن ماه ایران. در یک چنین قیام‌هایی، از آنجا که حزب انقلابی که سرآپا آکنده از مصالح و اهداف قیام باشد، در رأس قیام کنندگان وجود ندارد، پیروزی قیام ناکزیر، تنها مهره‌های حکومتی را جابجا می‌کند. حزب یا گروهی از طبقه حاکمه را سرنگون می‌کند، ولی بجای آن گروه یا سازمان دیگری را می‌نشانند، که باز، در تحلیل نهایی، در خدمت طبقه حاکم هستند. همان طبقه‌ای که بر علیه آن قیام صورت گرفته است. و البته نمی‌توان چنین قیامی را، بصرف این امر محکوم کرد. چرا که قیام، حتی اگر نتیجه سیاسی فوری آن جز جابجا کردن مهره‌های حکومتی چیزی نباشد، در هر صورت قدم بسیار عمده‌ای به پیش است. تنها یکی از نتایج آن تغییر دادن توازن قوا، در سطح بسیار وسیع، به سود زحمت‌کشان، و باز کردن راه، برای سازماندهی آگاهانه قیام بعدی، قیام واقعی، یعنی قیام برای تسخیر قدرت توسط پرولتاریا است.

ولی قیام پیروزمندانه یک مطلب است ، و تسخیر قدرت توسط پرولتاریا مطلبی دیگر ، و کاملاً متفاوت . پیروزی نهایی و واقعی مطلبی است دیگر و کاملاً متفاوت . همانطور که آهنگر نمی‌تواند آهن گداخته را مستقیماً با دستان خود ، در دست بگیرد ، و برای اینکار ابزار مخصوصی لازم دارد ، پرولتاریا نیز نمی‌تواند مستقیماً و بلاواسطه قدرت را در دست بگیرد ، و اگر بگیرد همان بلائی بر سرش خواهد آمد که آهن گداخته بر دست آهنگر . بلکه پرولتاریا نیز برای این کار به ابزار مخصوصی نیاز دارد ، و این ابزار نیز چیزی جز شوراهای متحد و سراسری نیست . سازمانی که طبقه کارگر ، به وسیله اش می‌تواند هم حکومت موجود را براندازد و هم ، جای آنرا بنیاید حکومت طبقاتی خویش پرکند همان شورا است . شوراها نهادهای خودقیام واقعی هستند ، و پس از پیروزی نهادهای بنیادین حکومت می‌شوند .

تا زه وجود شوراهای متحد و سراسری نیز به تنهایی مسئله را حل و فصل نمی‌کنند . شوراها ، مطابق با برنامه رهبری خود ، می‌تواند در خدمت اهداف مختلف قرار گیرد . شوراها برنامه خود را از احزاب سیاسی می‌گیرند . شوراها در شرایط انقلابی ( بدون شرایط انقلابی وجودشان ممکن نیست ) کل طبقه را ( با استثنای اقشار واقعا عقب مانده و روحیه باخته آن ) ، تشکیل می‌دهند ، و حزب انقلابی مغز طبقه را . پس زمانی شوراها می‌توانند آماده قیام شوند که حزب انقلابی در رأسشان قرار بگیرد . هنگامی که حزب انقلابی در رأس شورا قرار بگیرد ، شورا آگاهانه و به موقع برای تسخیر قدرت کوشش می‌کند . در آن صورت شورا می‌تواند خود را با اوضاع سیاسی و حالات روحی توده‌ها وفق دهد ، و پایگاههای نظامی قیام را آماده کند . نقشه تهاجم و حمله نهایی را بریزد . زمانیکه شوراهای سراسری طبقه کارگر بعنوان یک نیروی سیاسی و انقلابی در سطح جامعه ظاهر شوند . بی شک تاثیرشگرفی بر پایه‌های ارتش و نیروهای مسلح خواهند گذارد ، و سازمانهای انقلابی مشابه ، تحت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر در ارتش ایجاد خواهند شد و باتکیه بر آنها می‌توان پایگاههای نظامی قیام را آماده ساخت .

تا زه هنوز یک مسئله باقی است ، و آن مسئله متحدین پرولتاریا ، مخصوصاً دهقانان است . آمادگی آنان برای قیام خود یک شرط اساسی است . ولی در مورد متحدین پرولتاریا شرط لازم و ضروری آمادگی آنها برای تسخیر قدرت نیست ( چرا که اساساً قرار نیست آنها قدرت را تسخیر کنند ) ، بلکه کافی است که آنها برای احقاق منافع طبقاتی خود حرکت در آمده باشند و مبارزه قاطع را آغاز کرده باشند . یعنی آنکه جنگ دهقانی در روستاها و نبرد ملیتها برای حقوق ملی خویش و غیره آغاز شده و یا در دستور قرار گرفته باشد .

مجموعه این شرایط است که قیام مسلحانه را در دستور کار قرار می‌دهد.

ولی در مورد متحدین پرولتاریا تفصیل بیشتری ضروری است. چرا که یکی از مسائلی است که در جنبش کمونیستی ما ناروشتی و بحث در مورد آن بسیار است. اتحاد پرولتاریا و متحدین آن، برای تسخیر قدرت نه بمعنای ائتلاف حزب انقلابی طبقه کارگر با احزاب خرده بورژوازی و فرمیست است (چنین ائتلافی بمعنای کشانیدن پرولتاریا بدنبال بورژوازی و خرده بورژوازی و در نتیجه شکست انقلاب است)، و نه الزاما بسه معنای گرد آمدن آگاهانه متحدین پرولتاریا بدور پرچم حزب انقلابی طبقه کارگر است (این امر اگرچه مطلوب است، ولی در عمل، مخصوصا قبل از تسخیر قدرت، بسیار مشکل و اغلب غیر ممکن است. خرده بورژوازی، که متکی بر مالکیت است، بآید از تجربیات بسیاری بگذرد تا آگاهانه جلب پرچم پرولتاریا گردد. بنا بر این دهقانان هیچوقت قبل از برافتادن جامعه سرمایه داری، آگاهانه ضد سرمایه داری نیستند. ولی منافع آنها، در چارچوب سرمایه داری قابل تحقق نیست. پس مبارزه آنها برای تحقق منافعشان، در عمل، نه هم راستا با برنامه بورژوازی، بلکه دقیقا بر علیه بورژوازی و سرمایه داری است. و همین اصل مبنای اتحاد در عمل، پرولتاریا و دهقانان است. در اینجا متوجه می‌شویم که حرکت عینی توده دهقانان، بآ حرکت احزاب خرده بورژوازی، که سراپا آکنده از توهمات واپس مانده و دنباله روی از بورژوازی است، نیز تفاوت کیفی دارد). بلکه این اتحاد، اتحاد در عمل است. آن زمان که دهقانان، از تزلزل و این پا، آن پا کردن احزاب و سازمان‌های خرده بورژوازی بریدند، و به مبارزه قاطعانه برای زمین روی آوردند، و جنگ دهقانی آغاز گشت، آن زمان است که زمینه، برای تسخیر قدرت توسط پرولتاریا آماده است. این اتحاد در عمل، بعدها به یک اتحاد منسجم بین دو طبقه تبدیل می‌شود. پرولتاریا، با تسخیر قدرت در شهرها، ستیاد فرماندهی بورژوازی را متلاشی می‌کند، توازن قوا را در جنگ دهقانی به سود دهقانان تغییر می‌دهد، و جنگ دهقانی را تسریع می‌کند. و بعد، بعنوان حکومت بر تقسیم زمینها صحنه می‌گذارد و آن را تثبیت می‌کند، و به این ترتیب دهقانان را (در مورد سایر متحدین نیز بهمین روال) تبدیل به متحدین واقعی خود می‌سازد. ولی برای این کار، باید، قبل از هر چیز قاطعیت انقلابی داشته باشد تا بتواند در عمل ثابت کند که قادر به دفاع از منافع دهقانان است. ولی ائتلاف حزب طبقه کارگر با احزاب خرده بورژوا، دقیقا این قاطعیت را از میان می‌برد. و تزلزل درونی این احزاب را، به حزب طبقه کارگر نیز منتقل می‌کند. به همین دلیل ائتلاف حزب طبقه کارگر با احزاب خرده بورژوازی نه تنها کمکی به وحدت انقلابی پرولتاریا و متحدینش نمی‌کند، بلکه برعکس آنرا عملا غیر ممکن خواهد ساخت.

وحدت پرولتاریا و دهقانان ، یعنی بریدن دهقانان از تزلزل احزاب خرده بورژوا ، و روی آوردن به مبارزه قاطع برای زمین و حمایت عملی پرولتاریا از این امر ، که این کار ، بطور عمده از طریق تسخیر قدرت می تواند صورت پذیرد .

اینها دقیقاً شرایطی بودند که انقلاب اکتبر را ممکن ساختند . در سپتامبر ۱۹۱۷ ، زمانی که کنفرانس دمکراتیک یعنی کنفرانسی که بورژوازی روسیه برای متحد کردن حداکثر اقشار جامعه زیر برنامه خود ترتیب داد ، عملاً با شکست مواجه شده بود ، لنین به کمیته مرکزی حزب بلشویک چنین نوشت :

" حالا که بلشویکها در شوراهاى هر دو پایتخت بقدرت رسیده اند " . ( توجه کنید ، تنها در دو پایتخت ) " ... می توانند و باید قدرت را بدست بگیرند " همین نکته که اکثر نمایندگان دهقانان در کنفرانس تقلبی دمکراتیک ، بر علیه ائتلاف یا گادت ها را می دادند ، در نظر لنین حائز اهمیتی عظیم بود . دهقانی که خواهان اتحاد با بورژوازی نیست چاره ای ندارد جز آنکه از بلشویکها حمایت کند . " مردم از نوسان ها و دو دلی های منشویکها و سوسیال رولوسیونرها خسته شده اند . فقط پیروزی ما در هر دو پایتخت دهقانان سوی ما خواهند کشید . " وظیفه حزب آنست که : " قیام مسلحانه در پتروگراد و مسکو ، تسخیر قدرت و براندازی حکومت را در دستور روز قرار دهد ... " لنین با چشمان تیزبین خود نخستین کسی بود که متوجه شد جنبش دهقانی وارد مرحله تعیین کننده ای شده است . " در برابر واقعیتی چون شورش دهقانی ، سایر عارضه های سیاسی ... مطلقاً هیچگونه اهمیتی در بر ندارند ... " شرایط مساعدتر از این نمی توان انتظار داشت . " بحران به پختگی رسیده است .

پس با آنکه قیام مسلحانه بیروزمند ، می باید نهایتاً یک حرکت آگاهانه حزبی برای تسخیر قدرت باشد ، ولی نمی توان آنرا بطور دلخواه در دستور کار قرارداد . امروز ، مسئله مرکزی و شعار مرکزی مبارزه برای سرنگونی رژیم ، همان اعتصاب عمومی برای سرنگونی رژیم است . اگر اعتصاب عمومی سیاسی تحقق یافت ، بی شک آنچنان تاثیر شگرفی بر کل جامعه خواهد گذارد که حرکت های مشابهی را در ارتش باعث خواهد شد ، و زمینه قیام مسلحانه نیز فراهم خواهد آمد .

\* \* \*

۲ \* در ماه گذشته نامه بسیار مفصلی نیز داشتیم از بعضی رفقای سازمان ا. م. ک . گویا توضیحات ما در شماره گذشته در مورد ضرورت شعار اعتصاب عمومی برای سرنگونی رژیم کافی نبوده است . رفقا مخصوصاً بر مرکزی بودن مبارزه صنفی ، بعنوان محمل مبارزات عالیتر پرولتاریا تاکید کرده اند ، و کم

بها دادن نظم کارگر به مبارزات صنفی را بنیاد انتقاد گرفته ، نوشته اند :

در شرایط فقدان برنامه روشن و واضح پرولتری "دعوت به سرنگونی تنها تن دادن به ذهنیت خودبخودی طبقه و اعاده اوضاع سابق در عمل ، و دریک کلام هم خطی با بورژوازی انحصاری است" ( چرا که بورژوازی انحصاری نیز خواهان سرنگونی رژیم است ) ، بحث بر سر سخت بودن راه نیست بحث بر ضرورت دعوت طبقه به سرنگونی است . بی برنامه گی شما زمانی خود را بشکل عزیزان نشان می دهد که طرح مطالبات اقتصادی جهت بالا بردن سطح معیشت طبقه کارگر را ۴۵ ساعت کار را ، بیمه بیکاری را و ... شوخی بی مزه ... تلقی می کنید . ما هم می دانیم که امکان بهبود شرایط رفاهی و اجتماعی زحمتکشان در چارچوب برقراری رژیم موجود امکان پذیر نیست . اما مگر مبارزه جهت تامین مطالبات اقتصادی پرولتاریا در انقلاب کوشش در جهت موجودیت رژیم هست . مگر نه اینکه تامین مطالبات اقتصادی ... خود قدمی در جهت سرنگونی رژیم می باشد ... رفقا به ۷ هزار کارگر ذوب آهن که ... مقاومت پرشکوه و اعتصاب خود را در مقابل رژیم ، برای ارتقاء سطح معیشت ( ارتقاء دستمزده میزان ارتقاء سطح زندگی ) به نمایش گذاشتند می گویند شوخی بی مزه می کنید ...

در مورد بخش اول این انتقاد باید بگوئیم که ایمن درست است که بورژوازی ایران\* و امپریالیزم خواهان عوض کردن این رژیم می باشند ( نه سرنگونی آن ! ) ، و علت آنهم اینست که ، همانطور که در شماره های پیش گفتیم اینست که این رژیم ، علیرغم آنکه هوادار سرمایه داری است ، ولی بخواهد مناسبات سرمایه داری خوانا نیست . رسالت این رژیم از دیدگاه بورژوازی و امپریالیزم این بود که انقلاب را سرکوب کند . حال که توده ها و مبارزین سرکوب شده اند ، دیگر از دیدگاه سرمایه داری ، رژیم رسالتی ندارد . ولی اگر از این مانتیجه بگیریم ، چون بورژوازی و امپریالیزم مخالف این رژیم و خواهان تعویض آن هستند ، پس پرولتاریا باید مخالف سرنگونی آن باشد . این همان منطق حزب توده است ، و اشتباهی به غایت خطرناک . اینکه بورژوازی با این رژیم مخالف است به این دلیل نیست که رژیم مدافع توده ها است . بلکه ، برعکس . در اینجا باید گفت ، اگر رژیم اینطور به سرمایه داری می آورد ، پس خدایمان چه بسر پرولتاریا می آورد . اگر این رژیم مدافع سرمایه داری آنقدر یوسیده است ، که حتی سرمایه داری هم نمی تواند آنرا تحمل کند ، پس برای پرولتاریا صدمه بسیار بیشتر غیر قابل تحمل است . پس علیرغم اینکه بورژوازی خواهان تعویض رژیم است ، پرولتاریا باید خواهان سرنگونی آن باشد . در شماره های ۱ و ۲ دلائلی را که باید پرولتاریا برای سرنگونی رژیم مبارزه کند ، برشمردیم . ولی آیا مطرح کردن شعار سرنگونی از طرف پیشگامان پرولتاریا

مخواسی با سرمایه داری و امپریالیزم است؟ کاملاً برعکس . مطرح نکردن آن ، و محدود کردن مبارزات به صنفی‌گری همخوانی با خط سرمایه‌داری و امپریالیزم است؟ اگر پرولتاریا شعار سرنگونی را مطرح نکند ، در واقع میدان مبارزه برای سرنگونی رژیم را برای بورژوازی خالی می‌گذارد . این همان چیزی است که امپریالیزم می‌خواهد ، این همان چیزی است که تا حد زیادی به نقداً معانی افتاده است . چرا که هم اکسپو بورژوازی است که هم‌زمانی مبارزه برای درواغ‌گندن رژیم ملایبی را در دست دارد . این ، برای پرولتاریا بیک امتیاز نیست ، یک شکست بزرگ است . این وظیفه انقلابی پرولتاریاست که کوشش کند تا در تمام مبارزات اساسی جامعه رهبری را داشته باشد .

خواست بورژوازی و امپریالیزم اینست که این بحران مهلک ساسی که سرمایه داری ایران گرفتار آن شده طوری حل شود ، که رژیم طوری عوض شود ، که آب از آب‌تکان نخورد ، ( بایک کودتای نظامی ، و در صورت امکان با توافق و سازش با خود رژیم ) توده‌ها همان‌طور بی‌حرکت باقی بمانند . تا رژیم جدید به آسانی افسار را برگردن آنها انداخته و بساط استثمار سرمایه داری را شکوفا کند . علت اینکه بنی‌صدر در مبارزه متزلزل بود ، و در آخر به آن خنجر زد ، همین بود ، او خواهان مداخله وسیع توده‌ها در مبارزه بر علیه رژیم نبود . علت اینکه امروز آمریکا در بازار سیاه ، صنایعها بشکافتن نفت ایران می‌خرد ، و سیل اسلحه را بسوی ایران روانه ساخته نیز همین است . علت این نیست که کاخ سفید به این رژیم دل بسته است . علت آنست که می‌ترسد با سرنگونی رژیم توده‌ها با حرکت درآیند . ولی گویا رفیق ا. م. ک. ، می‌خواهند خیال کاخ سفید را از این سایت راحت کنند . می‌گویند پرولتاریا کاری به مسئله سرنگونی رژیم ندارد !

هرچه پرولتاریا فعالانه‌تر در مبارزه برای سرنگونی رژیم شرکت کند ، انداختن افسار رژیم بعدی بر گردنش مشکل‌تر خواهد بود ، حقوقی که در جامعه از آن برخوردار خواهد بود بیشتر خواهد بود . اگر پرولتاریا رهبری مبارزه برای سرنگونی رژیم را در دست داشته باشد ، آنوقت این امکان هست که حتی آن مبارزه را تا سرنگونی سرمایه داری نیز ادامه دهد . چرا که بعد از سرنگونی رژیم با چنان حوی و و بهره خواهیم بود که زمینه سازماندهی پرولتاریا برای تسخیر قدرت بیشتر فراهم خواهد بود . پس روشنفکران انقلابی هم ، قبل از آنکه زیاد نگران تسلیم شدن به ذهنیت پرولتاریا باشند ، باید یاد بگیرند چگونه از پرولتاریا و ذهنیت آن‌ها مورد و چیز یاد بگیرند ، و قدر تابلوهای تئوری‌بافی‌های آنها تو را با فلسفه روشنفکران ، ذهنیت پرولتاریا را مغشوش کرده است . چسبه شکستها که همین تئوری‌بافی‌های روشنفکرانه در سطح جهانی ، پرولتاریا را دچارشان کرده است .



امروز ، درس گیری بیشکام از شکست های گذشته در شرایطی آغاز می شود که مبارزه در جامعه به سطح سرنگونی رژیم ولایت فقیه ارتقاء یافته است . و هرکه این رانفهمد خود را از میدان مبارزه کنار گذاشته است . اینکه سپاه رهبران امروز لشکر شکست خورده و وارفته است ، دلیل نمی شود ، آنانکه هنوز قاطعانه به مبارزه طبقاتی وفادارند چنین کنند . بخاطر فقدان رهبری انقلابی طبقه کارگر ، بورژوازی لیبرال در حال حاضر تنها نمایشگر این صحنه است . اما ورشکستگی راه حل های سرمایه داری با ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه سیاسی به یکباره آشکار خواهد شد . و چنانچه طبقه کارگر بتواند در مبارزه سیاسی جهت سرنگونی دولت قدمهای مشخص و عملی بردارد تاثیر آن برتوده ها فوری و چشمگیر خواهد بود ، و این تنها راه مقابله با حملات رژیم حاکم و پیشگیری از ضدانقلاب سرمایه داری است . که در کمین نشسته است . قدرت ضد انقلاب بورژوازی در دوران بعدی رابطه معکوس با میزان مبارزات سیاسی کارگری ضد ولایت فقیه امروزی دارد . اگر این مبارزات شکل نگیرند و طبقه کارگر قدرت خود را نشان ندهد ، نه تنها مقاومت جدی علیه ترور و خفقان ملایبی صورت نخواهد گرفت ، بلکه رژیم بعدی سرمایه داری نیز ، برای دوره ای طولانی نظامی ارتجاعی خود را بر جامعه حاکم خواهد کرد .

این که امروز برنامه واحدی وجود ندارد ، و گروه های مختلف دور برنامه های مختلف جمعند ، دلیل تن زدن از ایسین وظیفه اساسی ، و تبلیغ ضرورت شرکت و رهبری طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی رژیم نیست . مبارزان پرولتری که در کارخانه ها حضور دارند ، صرف نظر از اختلافات برنامه ای و گروهی باید در کمیته های مخفی اعتصاب متحد و متشکل شوند . این بدان معنا نیست که آنها برنامه مستقل خود را بکنار بگذارند و یا تبلیغ نمی کنند ، بلکه بدان معناست که در ضمن تبلیغ برنامه مستقل خود ، بر سر پیشبرد مبارزه حول این مسئله کلیدی ، یعنی اعتصاب عمومی برای سرنگونی رژیم ، در کمیته های مخفی اعتصاب ، متحد می شوند . این در ضمن تنها راه اتحاد اصولی رزمندگان پرولتری سازمانها و گروههای گوناگون است .

ولی در مورد مبارزات صنفی بنظر ما رفقا برداشت غلطی از بحثهای ما کرده اند . مسئله این نیست که مبارزات صنفی پرولتاریا شوخی بی مزده است . آن مبارزات طبیعتاً وجود دارند ، هیچگاه از بین نمی روند ، و همواره نیز مترقی هستند ، و می توانند حتی انقلابی باشند . و طبیعتاً هر مبارز پرولتری وظیفه دارد در جهت پیشبرد آنها کوشش کند ، این اصلی است مسلم . و ربطی به بحث ماند داشت . بحث ما این بود که امروز ، رزمندگان بیشکام باید برای ساختن چه نسوع تشکیلاتی در داخل کارخانه ها کوشش کنند ؟ و وظیفه مرکزی مبارزاتی آن تشکیلات چیست ؟ آیا امروز وظیفه آنها اینست که مبارزه برای ۴۰ ساعت کار و بیمه بیکاری را در مرکز مبارزات